



دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی

پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته الهیات و معارف اسلامی - فلسفه و حکمت اسلامی

## رابطه نفس و بدن از دیدگاه ابن‌سینا و دکارت

به وسیله‌ی:

فاطمه عظمت‌مدار فرد

استاد راهنما:

دکتر علی‌محمد ساجدی

شهریور ۱۳۸۷



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

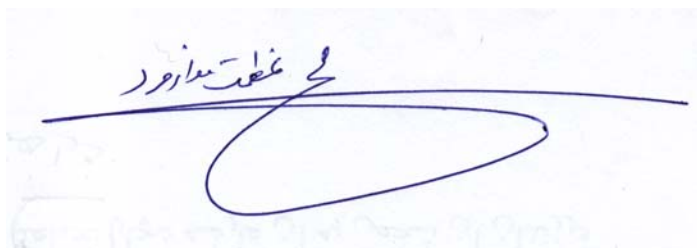
به نام خدا

## اظهار نامه

اینجانب فاطمه عظمت مدار فرد دانشجوی رشته ی الهیات و فلسفه گرایش فلسفه و حکمت دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی اظهار می کنم که این پایان نامه حاصل پژوهش خودم بوده و در جاهایی که از منابع دیگران استفاده کرده ام، نشانی دقیق و مشخصات کامل آن را نوشته ام. همچنین اظهار می کنم که تحقیق و موضوع پایان نامه ام تکراری نیست و تعهد می نمایم که بدون مجوز دانشگاه دستاوردهای آن را منتشر ننموده و یا در اختیار غیر قرار ندهم. کلیه حقوق این اثر مطابق با آیین نامه مالکیت فکری و معنوی متعلق به دانشگاه شیراز است.

نام و نام خانوادگی: فاطمه عظمت مدار فرد

تاریخ و امضاء: ۸۸/۱۰/۷



فاطمه عظمت مدار فرد

به نام خدا

رابطه نفس و بدن از دیدگاه ابن سینا و دکارت

به وسیله:

فاطمه عظمت‌مدار فرد

پایان نامه

ارائه شده به تحصیلات تکمیلی دانشگاه به عنوان بخشی از فعالیت های تحصیلی  
لازم برای اخذ درجه کارشناسی ارشد

در رشته‌ی:

الهیات و معارف اسلامی (فلسفه و حکمت)

از دانشگاه شیراز

شیراز

جمهوری اسلامی ایران

ارزیابی شده توسط کمیته پایان نامه با درجه: .....

دکتر علی محمد ساجدی .....

دکتر قاسم کاکائی .....

دکتر سعید رحیمیان .....

شهریور ۸۷

تقدیم به:

همسرم، که با صبوری و بردباری در تمام این پایان نامه یار و همراه من بود.

## سپاسگزاری

ابتدا خدا را شاکر و سپاسگزارم که مرا یاری نمود و سختی‌های راه را بر من هموار نمود و مرا مشمول الطاف خویش قرار داد تا بتوانم این پایان نامه را به اتمام رسانم. سپس همسر و مادر عزیزم که با صبوری و یاری خویش بسیار مرا در این راه مساعدت نمودند.

اکنون که با موفقیت به منتهای راه رسیده‌ام بر خود لازم می‌دانم که از استاد محترم جناب آقای دکتر علی محمد ساجدی که راهنمایی پایان نامه را بر عهده داشتند و با سعه صدر در حل مشکلات آن مرا یاری نمودند، سپاسگزاری می‌کنم.

همچنین از اساتید محترم جناب آقای دکتر سعید رحیمیان و آقای دکتر قاسم کاکائی مشاورین محترم پایان نامه سپاس فراوان دارم.

از تمامی اساتید محترم بخش الهیات نیز که خوشه‌چین معرفتشان بوده‌ام و از راهنمائیهای آنان استفاده کردم نهایت تشکر و قدردانی را دارم و برای آن عزیزان آرزوی توفیق را در زندگی‌شان دارم.

## چکیده

### رابطه نفس و بدن از دیدگاه ابن سینا و دکارت

به کوشش:

#### فاطمه عظمت‌مدار فرد

بشر از مرگ و زندگی، خوابیدن و خواب دیدن به تصور نفس نائل می‌شود. پی بردن به حقیقت نفس و اسرار نهفته آن، همچنین دانستن تأثیرات متقابلی که بین نفس و بدن وجود دارد، یکی از مسائلی است که فکر دانشمندان را در تمام اعصار به خود مشغول کرده است.

ابن سینا در زمینه نفس و ارتباط آن با بدن مادی کتب و رسائل متعددی دارد. وی انواع نفوس را به دو بخش ارضی و سماوی تقسیم می‌کند. نفوس ارضی را نیز سه نوع می‌داند. نفس نباتی و حیوانی و انسانی. در این نوشته راجع به نفس نباتی و حیوانی به طور گذرا بحث شده است و بیشترین تأکید بر عقاید ابن سینا راجع به نفس انسانی است. ابن سینا نفس را مجرد، حادث و باقی می‌داند و معتقد است که نفس و بدن بر هم تأثیرات زیادی دارند که خود انسان نیز با تأمل در وجود خویش می‌تواند به این تأثیرات واقف شود.

دکارت نیز برخلاف فیلسوفان مادی‌گرا به وجود نفس معترف است. اما آن را فقط یک نوع می‌داند و در مورد افلاک، حیوانات و نباتات قائل به وجود نفس نیست. او نیز همانند ابن سینا نفس را حادث، باقی و مجرد می‌داند. لیکن طریق رسیدن هر کدام از اینها به اثبات نفس و همچنین تجرد، حدوث و بقای نفس متفاوت است.

ابن سینا و دکارت هر دو برای نفس قائل به وجود قوایی هستند و هر دو بدن و آلات بدنی را به عنوان وعاء و ابزاری در خدمت نفس برای رسیدن به کمال مطلوبش می‌دانند.

از نظر این دو فیلسوف نفس و بدن در تعامل بوده و رابطه متقابل دارند. ابن سینا به طور مفصل به بیان این رابطه دوجانبه می‌پردازد. و بالاخره اینکه هر دو فیلسوف قائل به وجود واسطه‌ای میان نفس و بدن هستند که این ارتباط را میسر می‌سازد.

هدف از تنظیم این پایان‌نامه ارائه چهارچوب مناسبی در مورد نفس مجرد و ارتباط آن با بدن مادی از دیدگاه ابن سینا و دکارت دو فیلسوف بزرگ اسلامی و غربی می‌باشد و در پایان نیز سعی شده است تا به بررسی وجوه اشتراک و افتراق نظریات آنان در این خصوص پرداخته شود.

**کلید واژه:** دکارت، ابن سینا، نفس، بدن، حادث، باقی.



## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
<b>فصل اول: کلیات</b>	
۱-۱-۱	مقدمه
۲-۱-۲	اهمیت و ضرورت تحقیق
۳-۱-۳	هدف تحقیق
۴-۱-۴	پیشینه تحقیق
۵-۱-۵	روش تحقیق
۶-۱-۶	فرضیه تحقیق
۷-۱-۷	تعاریف مفهومی
<b>فصل دوم: نفس و ارتباط آن با بدن از دیدگاه ابن سینا</b>	
۱-۲-۱	تعریف نفس
۲-۲-۲	توضیحاتی در مورد اصطلاحات بکار برده شده در تعریف نفس:
۳-۲-۳	انواع نفوس ارضی و توضیحی مختصر درباره آنها؛
۴-۲-۴	اثبات نفس
۱-۴-۲-۱	اثبات نفس بطور عام
۲-۴-۲-۲	اثبات نفس انسانی بطور خاص
۵-۲-۵	اوصاف نفس
۱-۵-۲-۱	جوهریت نفس
۲-۵-۲-۲	تجرد نفس و مفارقت نفس انسانی از بدن
۳-۵-۲-۳	حدوث روحانی و بقای نفس
۶-۲-۶	قوای نفس
۷-۲-۷	مغایرت نفس و بدن و ارتباط آن دو با هم
۱-۷-۲-۱	چگونگی ارتباط نفس مجرد با بدن مادی

۲-۷-۲- روح بخاری چیست .....	۳۴
۲-۷-۳- اثبات روح بخاری .....	۳۴
۲-۷-۴- وظایف روح بخاری .....	۳۴

### فصل سوم: نفس و رابطه آن با بدن از دیدگاه دکارت

۳-۱- اثبات وجود نفس؛ می‌اندیشم پس هستم .....	۳۶
۳-۲- تعریف نفس؛ ماهیت من متفکر .....	۳۹
۳-۳- مقایسه «کوجیتوی» دکارت با برهان «انسان معلق» ابن‌سینا: .....	۴۱
۳-۴- علت دشوار بودن شناخت روح از نظر دکارت .....	۴۲
۳-۵- جوهر جسمانی؛ تعریف و اثبات .....	۴۳
۳-۶- جوهریت نفس و بدن و صفات آنها .....	۴۶
۳-۷- قوای نفس و بدن .....	۴۹
۳-۸- تجرد نفس .....	۴۹
۳-۹- حدوث نفس انسانی .....	۵۰
۳-۱۰- بقای نفس انسانی و عقیده دکارت درباره حیوانات .....	۵۰
۳-۱۱- تمایز نفس و بدن (ثنویت دکارتی) .....	۵۳
۳-۱۲- رابطه نفس و بدن .....	۵۵

### فصل چهارم: مقایسه، تحلیل و نتیجه‌گیری

۴- مقایسه، تحلیل و نتیجه‌گیری .....	۶۰
فهرست منابع و مآخذ .....	۶۹

## فصل اول

### ۱- کلیات

#### ۱-۱- مقدمه

از قدیمترین عصری که تاریخ، تفکرات فلسفی بشر را ضبط کرده، بشریت همواره نسبت به دنیای درون خود با کنجکاوی نگریسته و با پرسشهایی نظیر این که نفس چیست و از کجا آمده است و به کجا خواهد رفت روبرو بوده است. در واقع آدمی از آن هنگام که از اصل خویش دور مانده، و قدم به عرصه وجود گذاشته است، همواره بر اثر تأمل و تفکر به این نکته پی برده که در نهاد و سرشت او گوهر اصیلی است که منشأ حرکت و حیات و فکر می‌باشد. حق این است که معرفت نفس و آثار آن در صدر معرفت اشیاء و موجودات قرار می‌گیرد. زیرا شناخت نفس و مظاهر و تجلیات آن، اساس و مایه شناخت اشیاء و موجودات به شمار می‌رود و همین مبنای معرفت به خالق و مقدمه وصول به حقیقت و کمال است. به عبارت دیگر، جهان‌بینی و جهان‌شناسی متکی به نفس‌شناسی است. از این‌رو، در اسلام، یعنی در قرآن کریم و روایات معصومان (علیهم‌السلام)، تأکید فراوان بر رجوع به خویش و شناخت نفس شده است، تا آن جا که معرفت نفس قرین معرفت ربّ بلکه عین آن شمرده شده است: «من عرف نفسه فقد عرف ربّه».

از جمله کسانی که در مورد نفس به تفحص و بررسی پرداخته و در آن غور نموده‌اند شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا است. وی انسان را مرکب از جسم و نفس می‌داند و جسم در نظر او به عنوان وعاء و آلتی در دست نفس برای رسیدن به کمالات نفسانی می‌باشد. از نظر او نفس حادث است و این حدوث روحانی است. یعنی نفس در ابتدای امر موجودی مجرد است که پس از تهیوئ شرایط بدنی و مزاجی بر بدن افاضه می‌گردد. ابن‌سینا براهین محکمی بر مجرد و اثبات وجود نفس اقامه می‌کند. البته از نظر وی وجود نفس امری بدیهی است که نیازی به استدلال و اقامه برهان ندارد زیرا هر انسانی با تأمل در خویش، به وجود حقیقی به نام نفس اعتراف می‌کند. از این رو باید دلایل اثبات نفس را دلایلی تنبیهی تلقی کرد.

در غرب نیز حکما و فلاسفه یونان باستان به وجود نفس یا روح معتقد بودند و در باب وجود و ماهیت و آثار نفس عقاید مختلفی اظهار داشتند. سقراط به وجود نفس و بقای آن اذعان داشت و می‌گفت: «خودت را بشناس». افلاطون نفس را قدیم دانسته و در مورد جاویدان بودن آن رساله‌ای مستقل نگاشته است. ارسطو نفس را کمال اول برای جسم طبیعی آلی می‌دانسته، و برخلاف افلاطون آنرا حادث و صورت جسم معرفی کرده است. دکارت نیز که پایه‌گذار فلسفه جدید در غرب بوده است، مباحث مفصلی را در رابطه با مابعدالطبیعه و نفس انسانی طرح نموده است. دکارت در رابطه با اثبات نفس بیانی مشابه بیان ابن‌سینا دارد وی نفس را حادث می‌داند اما اظهار می‌کند که در مورد زمان پیدایش آن هیچ دلیلی وجود ندارد.

در این بحث ابتدا دیدگاه ابن‌سینا در مورد نفس و رابطه آن با بدن مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس دیدگاه دکارت در این زمینه بیان می‌شود و در نهایت به مقایسه و تحلیل آراء این دو فیلسوف و نتیجه‌گیری نهایی خواهیم پرداخت.

## ۱-۲- اهمیت و ضرورت تحقیق

موضوع این تحقیق از ابعاد مختلف حایز اهمیت می‌باشد. از جمله بعد فلسفی که فایده اصلی شناخت نفس و ارتباط آن با بدن متوجه مسائل معرفت‌شناسی در فلسفه است. چرا که مکتبه‌های معرفت‌شناسی فیلسوفان در جهت‌گیری خود به شناخت نفس وابسته هستند. از بعد روانشناسی و علمی نیز حایز اهمیت است. این که چگونه نفس بر بدن و بعکس می‌توانند تأثیر داشته باشند از مسائلی است که در روانشناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد و باعث شناخت منشأ بسیاری از بیماریها می‌شود.

از بعد اخلاقی و دینی نیز شناخت و معرفت نفس در شناخت خداوند و نزدیکی به او بسیار حایز اهمیت است چرا که منظور اصلی دین اسلام تطهیر و تهذیب نفوس بوده و در آیات بسیاری از قرآن کریم به موضوع نفس اشاره شده است.

همچنین تعیین موضع در خصوص ماهیت نفس و رابطه آن با بدن و بررسی بقاء و جاودانگی آن می‌تواند به عنوان مبانی نظری تعلیم و تربیت شمرده شود و خطوط اصلی و جهت‌گیری‌های کلی آن را تبیین نماید.

## ۳-۱- هدف تحقیق

تبیین هر چه بیشتر مفهوم نفس و ارتباط آن با بدن در فلسفه ابن‌سینا و دکارت و همچنین دریافت نقاط مشترک و امتیازات و افتراقات آراء این دو فیلسوف نسبت به یکدیگر، و دستیابی به راه‌حلی که بتواند نظریه تجرد نفس را با زبان روز بیان کرده و همچنین بتواند چگونگی ارتباط بین نفس و بدن را توجیه کند و این که در نهایت، آراء مذکور بتواند به عنوان دستمایه‌ای برای نقد و بررسی نظریه‌های ماده‌انگارانه روح و نفس قرار گیرد.

## ۴-۱- پیشینه تحقیق

در سالهای اخیر مقاله خاصی تحت این عنوان بررسی نشده است. تنها موارد مشابه آن عبارت است: مقاله‌ای از حبیب عباس‌زاده تحت عنوان حدوث نفس در سال ۱۳۸۰ که نظریه حدوث نفس را بیان می‌کند و قائلان به آن را دو دسته می‌داند. کسانی که قائل به حدوث جسمانی نفس بوده‌اند و کسانی که قائل به حدوث روحانی نفس بوده‌اند. و مقاله‌ای دیگر تحت عنوان فلسفه ذهن توسط اکبر جعفری در سال ۱۳۷۰ که درباره ذهن و رویدادهای ذهنی تحقیق و بررسی کرده است.

## ۵-۱- روش تحقیق

اولاً توصیف و تبیین آراء، ثانیاً تحلیل و مقایسه آراء با یکدیگر و یافتن نقاط اشتراک و افتراق آنها، ثالثاً نقد و بررسی آراء دکارت و بیان کاستی‌های آن بر اساس مکتب ابن‌سینا که یک فیلسوف اسلامی می‌باشد.

## ۶-۱- فرضیه تحقیق

نفس و بدن از دیدگاه ابن‌سینا و دکارت در تعامل هستند و هر دو به نحوی در هم مؤثرند. آنها نفس را موجودی مجرد می‌دانند که به لحاظ فعل وابسته به بدن است و بدن به عنوان ابزاری در دست نفس برای رسیدنش به کمال می‌باشد.

از جمله ادله معروف ابن‌سینا در اثبات نفس و تجردش یکی انسان معلق در فضا است و دیگری برهان وحدت شخصیت نفس است و از براهین معروف دکارت نیز برهان کوجیتو می‌باشد. از نظر ابن‌سینا و دکارت نفس حادث است، و ابن‌سینا آن را روحانیة الحدوث و روحانیة البقاء می‌داند. چنانچه از آراء آنها بدست می‌آید، هر دو رابطه نفس و بدن را انضمامی می‌دانند و نه اتحادی.

## ۱-۷- تعاریف مفهومی

نفس: جوهری است که به لحاظ ذات مجرد است و به لحاظ فعل وابسته به بدن است. حدوث: هستی مسبوق به نیستی، یعنی بودن چیزی که قبل از پیدایش نبوده است. دکارت: فیلسوف فرانسوی قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی که بنیان‌گذار فلسفه جدید در غرب است. رابطه اتحادی: رابطه‌ای که دو چیز در آن ترکیب حقیقی دارند به نحوی که آثار علیحده‌ای از آثار اجزاء بر این ترکیب مترتب است. رابطه انضمامی: رابطه‌ای که در آن دو چیز با هم ترکیب حقیقی ندارند، به گونه‌ای که اجزاء هر کدام خواص خود را (قبل از ترکیب) حفظ می‌کنند.

## فصل دوم: نفس و ارتباط آن با بدن از دیدگاه ابن سینا

### ۱-۲- تعریف نفس

لفظ نفس در فلسفه لفظی مشترک میان نفوس نباتی، حیوانی، انسانی و فلکی است که هر یک با توجه به قوای آن، افعال و آثارش تعریف خاصی پیدا می‌کند؛ لیکن جنس تعریف در همه موارد یکی است. (ساجدی، ۸۳-۱۳۸۲: ۷۹)

ابن سینا در تعریف نفس می‌گوید:

«هی کمال اول لجسم طبیعی آلی له یفعل أفعال الحیاة» (ابن سینا، ۱۳۵۹ ق: ۱۰)

نفس کمال اول است برای جسم طبیعی که دارای آلت و ابزار است و افعال حیاتی را به کمک آن آلات انجام می‌دهد.

اصل این تعریف از ارسطوست: ارسطو در کتاب درباره نفس همین تعریف را برای نفس می‌آورد؛ با این تفاوت که دیدگاه ارسطو در این کتاب بیشتر بر مبنای صورت‌انگاری نفس برای ماده بدنی است و چنین نیست که نفس را به عنوان موجودی بسیط، تجزیه‌ناپذیر و مجرد و مستقل بپذیرد، برخلاف شیخ‌الرئیس که برای نفس (البته فقط نفس انسانی) جوهریت مستقل و مجرد قایل است که متعلق به جسم می‌باشد. (ساجدی، ۸۳-۱۳۸۲: ۸۰)

سپس در ادامه برای توضیح بیشتر می‌گوید:

*نفس کمال برای جسم طبیعی است و کمال بر دو قسمت است: کمال اول که نوعیت نوع به آن بستگی دارد مانند شکل برای شمشیر و کمال دوم که افعال و انفعالاتی است که بعد از حصول نوعیت از شیء صادر می‌شود، مانند بریدن برای شمشیر و تمییز رؤیت و احساس و حرکت برای انسان. نوع در فعلیتش نیازی ندارد که این آثار بالفعل از او صادر شود. همین مقدار که مبدأ این آثار برای نوع حاصل شده باشد کافی است. با توجه به این که مبدأ خود به فعلیت رسیده است، به طور بالقوه می‌تواند مصدر این آثار شود. پس کمال اول مبدأ افعال و آثار است و کمال دوم خود این افعال و آثاری است که از مبدأ صادر می‌شود.*

جسم هم بر دو قسم است که عبارت‌اند از: طبیعی و صناعی. جسم طبیعی هم به نوبه خود یا آلی است یا غیرآلی. نفس کمال اول برای جسم طبیعی آلی است. از جسم طبیعی آلی یا کمالات ثانیه‌ای که همان افعال و آثار هستند به وسیله آلات صادر می‌شود، یا این که قوه صدور این افعال و آثار برای او به وسیله آلات و ابزار حاصل می‌شود. (ابن سینا، ۱۳۹۵ ق: ۱۰ و ۹)

باید توجه داشت که تعریف نفس به کمال، تعریف آن از حیث جوهریت و ماهیت آن نیست، بلکه از حیث اضافه آن به بدن و ارتباطش با اندام است. لذا، در تعریف آن بدن آورده می‌شود. از این رو بخاطر ارتباط نفس و بدن است که بحث و نظر پیرامون نفس جزو مباحث طبیعات گنجانده شده و آلا اگر شیخ در صدد تعریف ذات نفس و ماهیت آن باشد باید در جای دیگری بدان بپردازد. (خالقیان، ۱۳۷۸: ۶۹)

## ۲-۲- توضیحاتی در مورد اصطلاحات بکار برده شده در تعریف نفس:

**کمال اول:** کمال به منزله جنس و سایر مفردات، قیودی هستند که امور مشترک را از تعریف خارج می‌کنند. (ذبیحی، ۱۳۸۶: ۲۶۸)

منظور از کمال اول، در مقابل کمال دوم است؛ کمال اول یعنی اصل وجود، و پاسخ به سؤال از هل بسیطه. (محقق، ۱۳۸۱: ۲۶). کمال اول آن چیزی است که نوعیت نوع منقسم به آن باشد، در مقابل کمال ثانی که بعد از تمامیت نوع پدیدار می‌شود و زاید بر نوعیت آن است. (ارشدریاحی، ۱۳۷۹: ۶۸) پس کمال اول آن دسته از صفاتی هستند که منوع می‌باشند و جسم بدان کمال تنوع پیدا کرده و نوع نوع می‌شود، اما کمال ثانی برای جسم دخلی در نوعیت او ندارند و فقط رتبه جسم به واسطه این کمال بالاتر می‌رود. (ابن‌سینا، ۱۳۸۶: ۵۱) کمال اول برای کار خویش به غیر از خودش به دیگری نیازمند نیست و می‌توان کمالات دیگر را به آن منسوب کرد. اما کمال دوم عارض و تابع کمال اول است. مانند افعال حیاتی چون رشد و نمو و تغذیه که تابع وجود جان در بدن می‌باشند. (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۵) و یا مانند صورت آبی که کمال اول برای صورت جسمیه است؛ یعنی یکی از منوعات او آب است، حالا اگر سرد، شیرین و یا خوش طعم و گوارا نیز هست اینها کمالات ثانویه‌اند برای آب. (ابن‌سینا، ۱۳۸۶: ۵۱)

از آنجائی که ابن‌سینا نسبت بین نفس و بدن را نسبت صورت و ماده نمی‌داند، به اعتقاد وی تعریف نفس به «کمال» از تعریف نفس به «صورت» و «قوه» برتر است.

از صورت برتر است به این دلیل که نفس متعلق به بدن می‌باشد و اما منطبع در بدن نیست، اما صورت منطبع در ماده است، اگر نفس را منطبع در بدن بدانیم معنایش این است که هر جزئی از نفس بر هر جزئی از بدن منطبق می‌باشد و با انقسام بدن، نفس هم منقسم می‌گردد در حالیکه نفس انسان، حقیقت مجرد و غیرمنقسمی است. همچنین در اینصورت با زوال و انهدام جسم، نفس نیز زایل و منهدم می‌گردد و خلود و بقای آن قابل اثبات نخواهد بود. مرحوم علامه حلی در شرح تجرید در مورد بالا می‌فرماید: صورت نیاوردند؛ برای این که صورت، در مقابل ماده و حال بر ماده می‌باشد، و ماده محل اوست. ولی نفس انسانی حال در جسم و ماده نیست، و جوهری است مجرد. که البته جواب علامه حلی ناتمام می‌باشد چرا که



ذکر کرده است که با آوردن قید صورت تعریف شامل نفس انسانی نمی‌گردد در حالیکه باید ذکر شود که تعریف شامل هم نفس انسانی و هم نفس حیوانی نمی‌شود. چرا که شیخ‌الرئیس گر چه در اوایل، نفس حیوانی را مجرد نمی‌دانست ولی بعدها مستبصر و متنبّه شد که نفس حیوانی هم مجرد است، منتها به مجرد برزخی خیالی مثالی، نه مجرد عقلانی. پس با آوردن لفظ صورت، تعریف فقط شامل نفس نباتی خواهد بود. (همان: ۵۳ و ۵۲)

و اما لفظ «قوه» را نیز بجای کمال در تعریف نیاوردند زیرا لفظی مشترک میان چندین معنای مغایر با یکدیگر است. نفس را به قیاس به افعالی که از آن صادر می‌شود صحیح است که قوه نامند. و همچنین به قیاس به صور محسوس و معقولی که می‌پذیرد نیز می‌توان قوه نامید. و این دو قوه اشتراک لفظی هستند، و منطق حکم می‌کند در تعریف از الفاظ مشترک استفاده نشود. (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۹)

اما بنظر می‌رسد تعریف نفس به کمال اول برای جسم طبیعی آلی، که از ارسطو رسیده و مورد قبول ابن‌سینا و جمع کثیری از حکمای بعد وی قرار گرفته است خالی از اشکال نیست و نمی‌توان آن را تعریف درستی برای تصور معنای نفس دانست؛ چه اولاً تعریف مذکور تعریف به اخفی است زیرا دانستن معنای کمال و شرح موارد استعمال آن در فلسفه و بیان قیودی که در تعریف آمده است به مراتب پنهان‌تر از معنای نفس و روان است. ثانیاً همان انتقادی که ابن‌سینا در رساله نفس برای انتخاب کلمه قوت در تعریف نفس ذکر نموده است که لفظ قوت مشترک لفظی است و در دو مورد بکار می‌رود، اختیار لفظ کمال در تعریف نفس هم دارای همین عیب است، چه کمال در دو مورد استعمال می‌شود و حکما در تعریف نفس و تعریف حرکت هر دو، کمال اول را بکار می‌برند. (ابن‌سینا، اشارات و تنبیهات، ۱۳۶۳: ۱۵۸)

**جسم طبیعی:** با قید «لجسم» مفارقات و مجردات از تعریف خارج می‌شوند؛ زیرا آنها جسم نیستند، پس معنا ندارد که نفس داشته باشند چرا که غرض از رساندن نفوس، نقصی است که دارند و می‌خواهند به کمال برسند و مراد از این کمال، کمالات ثانیه است. کمال اولش همان انسان شدنش است که تمام شده است، اما این که انسان نویسنده، دانشمند، فاضل و... باشد، اینها کمالات ثانوی برای جسم طبیعی هستند. (ابن‌سینا، ۱۳۸۶: ۵۳) از جسم معنای جنسی آن مراد است نه جسم به معنای ماده. این جسم، «جسم لا بشرط» است نه «بشرط لا»، چرا که «جسم لا بشرط» جنس است و دارای ابهام و در نتیجه می‌تواند شامل همه اجسام واجد نفس باشد؛ اما «جسم بشرط لا» تعیین دارد. (تبعه ایزدی، ۱۳۸۲: ۵۴)

جسم به معنای جنسی دو قسم است: جسم صناعی؛ یعنی آنچه مصنوع است. مثل سریر و کرسی و دیگری جسم طبیعی که مصنوع نباشد مثل حجر. حال اگر جسمی را در نظر بگیریم که طبیعی باشد و از آن فعل خاص که از جهت جسمیت آن نباشد، صادر گردد، در این صورت در این جسم مبدئی خواهد بود که منشأ آن فعل بوده و جزء قوام و بالفعل آن می‌باشد و جسم

جنسی با آن تمام شده، کامل می‌گردد؛ بنابراین نفس به طور کلی کمال اول برای جسم طبیعی است.

سپس ابن‌سینا با اضافه کردن قیودی انواع نفوس فلکی و ارضی را از هم متمایز می‌سازد: اگر به این معنای جامع، قید «آلی» یا «ذی حیا؛ بالقوه» یا «آلی له ان یفعل افعال الحیا» را اضافه کنیم، نفوس فلکیه از تعریف خارج شده و این حد تنها شامل نفوس ارضی خواهد شد. (رجبی، ۸۳-۱۳۸۲: ۱۰۱)

**آلی:** به معنای ابزاری و ذو آلت است. پس آن کمال یا جسم افعال خود را با استعانت از آلات و به کمک ابزار و وسایطی انجام می‌دهد؛ مراد از آلی آن نیست که جسم فقط شامل بر اجزاء و آلات مختلف باشد، بلکه شامل قوای مختلفی مثل غذایه و نامیه و جاذبه و ماسکه و... است. چرا که اینها با لذات، آلات نفس بشمار می‌روند. (خالقیان، ۱۳۷۸: ۷۰)

### ذی حیات بالقوه: دارای حیات بالقوه بودن دو نوع است:

۱) بالقوه بدین معنا که این جسم با قطع نظر از تعلق نفس، حیاتش بالفعل نیست، بلکه بالقوه است. نه به این معنا که این جسم الآن بی‌جان است و می‌تواند جاندار بشود. چون این جسم الآن زنده است و بالفعل حیات دارد.

۲) معنای بالقوه بروز تدریجی آثار حیات جسم است؛ یعنی به مدد نفس که خودش بذاته حیّ است و حیات بالفعل دارد، حیات جسم یکی پس از دیگری بروز می‌کند؛ یعنی تمام افعال و آثار حیات این جسم آلی پله پله و در مدت امتداد عمرش به ظهور می‌رسد. هر دو وجه در تعبیر قید فوق ملحوظ است. (ابن‌سینا، ۱۳۸۶: ۵۵)

البته ذکر این نکته لازم است که بنابر عقیده بعضی از فلاسفه نیازی به اخذ قید «ذی حیات بالقوه» در تعریف نفس نیست، چون همه افلاک اعم از جزئی و کلی، مستقل و دارای نفس بوده و افلاک جزئی قوا و آلات افلاک کلی نیستند و در نتیجه نفوس فلکی فاقد قوا و آلات هستند. بنابراین ذکر قید آلی مانع ورود نفوس فلکی در تعریف خواهد بود.

اما فلاسفه‌ای هستند که معتقدند افلاک جزئی، مستقل و دارای نفس نیستند بلکه آنها قوا و آلات افلاک کلی هستند، از اینرو قید آلی برای مانعیت تعریف کافی نیست، پس قید «ذی حیا؛ بالقوه» را در تعریف نفس نباتی و حیوانی لازم می‌دانند. (تبعه ایزدی، ۱۳۸۲: ۵۴)

## ۲-۳- انواع نفوس ارضی و توضیحاتی درباره آنها

ابن‌سینا در بیان اقسام نفوس فلکی و نباتی و حیوانی در رساله نفس می‌گوید:  
«قوتهایی که در اجسام موجود است و از ایشان افعال پدید آید به قسمت اول دو قسم می‌باشد: یک قسم آن که فعل او به قصد و اختیار بود، چون فعل حیوان. و دیگر آن که فعل

او بی‌قصد و اختیار بود چون جنبیدن سنگ از بالا به زیر. و آن قسم که فعل او به قصد و اختیار است دو قسم است:

یکی آن که قصد وی سوی یک چیز بود لاجرم فعل او بر یک جهت افتد و آن را «نفس فلکی» گویند، و دیگر قسم آن که قصدها بسیار باشد او را و اختیارات مختلف افتد و بدین سبب افعال وی به جهت‌های مختلف افتد و او را «نفس حیوانی» خوانند. اما آن قسم که فعل او به قصد و اختیار باشد به دو قسم شود: یکی آن که فعل وی بر یک جهت باشد و او را «طبیعت» خوانند و دیگر قسم آن که فعل وی به جهت‌های مخالف یکدیگر افتد و او را «نفس نباتی» خوانند. (ابن‌سینا، اشارات و تنبیهات، ۱۳۶۳: ۱۵۵)

- نفس نباتی: «و آن کمال اول است برای جسم طبیعی آلی؛ از این جهت که تولید مثل کرده، رشد نموده و تغذیه می‌نماید.»  
نفس نباتی مبدأ سه فعل است که هر یک دارای قوه‌ای مستقل می‌باشند. قوه غاذیه، منمیه و مولده.

- نفس حیوانی: «و آن کمال اول است برای جسم طبیعی آلی؛ از این جهت که جزئیات را ادراک کرده و از شئون آن این است که احساس و حرکت ارادی دارد.»

- نفس انسانی: «و آن کمال اول است برای جسم طبیعی آلی؛ از این جهت که بدان انجام کارهای ممکن (شدنی) به نحو اختیاری که حاصل فکر و تصمیم‌گیری است، یعنی از آن جهت که مدرک کلیات است، نسبت داده می‌شود. (رجبی، ۱۳۸۲: ۱۰۱)  
ابن‌سینا در رساله نفس، نفس انسانی را اینگونه تعریف می‌کند:

«نفس انسانی کمال اول است مر جسم طبیعی [آلی] را از آن جهت که فعل به اختیار عقل کند و رأیهای کلی را استنباط کند و صناعت‌ها را اختراع کند و معقولات کلی را دریابد. (ابن‌سینا، ۱۳۷۱ ق: ۱۳)

پس عمده‌ترین خصیصه نفس انسانی که فصل‌میز اوست و او را از سایرین جدا می‌کند همان ادراک کلیات است که این فعل نیز با قوه خاصی صورت می‌گیرد.

## ۲-۴- اثبات نفس

### ۲-۴-۱- اثبات نفس بطور عام (نفس حیوانی، نباتی، انسانی):

برای اثبات نفوس ارضی، از یک برهان سبر و تقسیم استفاده می‌شود. ابن‌سینا و صدرالمتألهین هر دو نفس را مبدأ آثار و افعال حیات می‌دانند و تقریر این برهان هم با استناد به وجود همین آثار و افعال می‌باشد بیان این برهان بطور خلاصه به این صورت است که:

در بعضی موجودات جسمانی مانند نباتات و حیوانات، آثار و افعالی مشاهده می‌شود که این آثار و افعال ناهمگون و غیریکنواخت هستند (لا علی و تیره واحد). حال این سؤال مطرح است که منشأ این افعال و آثار چیست؟ احتمالاتی که می‌توان برای آن فرض کرد عبارتند از: صورت جسمیه، ماده اولی و شیء دیگری غیر از ایندو.

اما با توجه به این که جمادات نیز واجد صورت جسمیه و ماده اولی هستند اما فاقد آثار و افعال مذکور می‌باشند. پس مشخص می‌گردد منشأ اینها نه صورت جسمیه است و نه ماده اولی. بلکه شیء دیگری است که مبدأ صدور این افعال است که پیوسته به یک نهج نیست و از روی اراده است، که می‌توان آن را نفس نامید. (ابن سینا، ۱۳۹۵ ق: ۵)

همانطور که قبلاً هم ذکر شد این لفظ برای این شیء از حیث ذات و گوهر آن اسم نیست. بلکه از جهتی است که مبدأ این کارها به شمار می‌آید و تعلق و اضافه خاصی به بدن دارد.

## ۲-۴-۲- اثبات نفس انسانی بطور خاص:

پس از اثبات نفس به معنای عام لازم است با روش دیگری وجود نفس انسانی اثبات گردد. ابن سینا برای اثبات نفس انسانی چندین دلیل می‌آورد که بطور خلاصه به هر کدام پرداخته می‌شود.

## ۲-۴-۲-۱- برهان انسان معلق در فضا:

در مکتب ابن سینا، ابن سینا به نفس خود - یعنی آن چیزی که از آن به «من» تعبیر می‌کنیم - علم شهودی و حضوری دارد. به عبارت دیگر، انسان خویشتن را جز به خود در نمی‌یابد، و در این موضوع، مدرک و مدرک هر دو یکی هستند و یکی از دیگری غائب نیست. بنابراین، وجود نفس برای ما امری آشکار و وجدانی است که احتیاج به دلیل و برهان ندارد تا جایی که حتی آدمی که خوابیده و یا انسان مست از خودش غافل نمی‌باشد. (خالقیان، ۱۳۷۸: ۷۲)

بهترین روش برای اثبات نفس انسانی بیانی است که ابن سینا در کتاب شفا و رساله نفس و نیز کتاب اشارات و تنبیهات با عنوان «تنبیه» و نه اشاره آورده و با همین عنوان مشخص نموده که وجود نفس انسان احتیاجی به اقامه برهان ندارد بلکه کافی است انسان را به ذات خودش متنبّه نمائیم.

اگر انسان فرض کند که دفعتاً خلق شده و همین شرایطی را که اکنون دارد واجد است، همچنین فرض کند حواس او از کار افتاده‌اند و ارتباط نفس با بیرون، که از راه حواس است، قطع شده است؛ مثلاً هوا تاریک است یا چشم خود را بسته است، و یا در آن فضا صدا نیست،